

معرفی رمان «به هوای دزدیدن اسب‌ها»

کنار شهر بی غم، خفته غمگین کلبه ای مهجور *



شهریار شاهرمان

نه چراغ چشم گرگی بیر / نه نفس های غریب کاروانی خسته

و گمراه / مانده دشت بیکران خلوت و خاموش/ زیر بارانی که

ساعت هاست می بارد/ در شب دیوانه غمگین/ که چو دشت او

هم دل افسرده ای دارد// در شب دیوانه غمگین/ مانده دشت

بیکران در زیر باران، آه، ساعت هاست/ همچنان می بارد این ابر

سیاه ساکت دلگیر/ نه صدای پای اسب رهنی تنها/ نه صغیر باد

ولگردی/ نه چراغ چشم گرگی بیر/ (مهدی اخوان ثالث، «اندوه».

در دفتر شعر «زمستان»)

رمانی که امروز معرفی می کنیم، عجیب یادآور این شعر کوتاه و

درخشان اخوان است که دقیقا با همان عبارتی تمام می شود که

شروع شده بود، اما کاری می کند که حس و حال خواننده پیش از خواندن شعر

با پس از آن فرق کند، درست مثل رمان «به هوای دزدیدن اسب ها». همچنین،

تصویری که مرحوم اخوان در شعرش خلق کرده است، فوق العاده شبیه فضای

حاکم بررمان است که کلبه ای است جنگلی در منتهایله شرق نروژ البته با این

تفاوت که در شعر «اندوه» هیچ انسان و حتی جاندار صاحب حواسی در دشت

باران خورده حضور ندارد تا بتواند -دست کم- صدای باران یا سردی حاصل

از آن را به کمک یکی از حواس پنج گانه اش ادراک کند. اما در رمان یک راوی

اول شخص حضور دارد، مردی شصت و هفت ساله که مدتی پیش همسرش را در

یک تصادف رانندگی و خواهرش را به خاطر سرطان از دست داده است و اکنون

کلبه ای جنگلی را که فاصله زیادی با آبادی های اطراف -و حتی از نزدیک ترین

کلبه موجود در آن حوالی- دارد. اجاره کرده است و به همراه سگش، «لیرا»، روزگار

می گذراند؛ همچنان که خودش، در همان اوایل داستان، به صراحت، می گوید:

«تمام عمر آرزو می کردم تک و تنها در چنین جایی باشم.» (ص ۱۱)

او که خودش را عامدانه از نعمت -و چه بسا نعمت- داشتن تلقن نیز محروم

کرده است، در سرتاسر رمان و در زمان حال روایت، جز یکی دو گفت وگوی کوتاه

با دخترش، که پس از سال ها آمده است تا با پدر دیداری تازه کند، و با یک دو نفر

از افراد مشابه خودش در نزدیک ترین مرکز خرید به آن کلبه جنگلی با فاصله ای

حدود نیم ساعت رانندگی، و البته -شاید از همه مهم تر- با «لارس هوگ»، مردی

شصت و دوساله، ساکن تنهای کلبه ای با فاصله یک کیلومتر از کلبه راوی -که

در خلال رمان متوجه خواهیم شد نقش مهمی در گذشته راوی داشته است-

علا هیچ گفت وگو و دیالوگی با کسی ندارد، اما تا دلتنای بخواهد، اهل تک گویی

یا مونولوگ درونی است، تک گویی مداومی که -مشابه اغلب تک گویی ها- پس

از تنها چند جمله انسان را پرتاب می کند به دریای آرام یا پرتلاطم خاطرات

گذشته، خاطراتی که به قول راوی داستان «عزازیل»، "چه شیرین باشند چه

تلخ، یادآوری آن ها ملالت بار و غم افزاست؛ محنت را بودن احضار خاطرات تلخ

که بدیهی است، اما تلخ کامی حاصل از مرور خاطرات شیرین -به زعم راوی

آن داستان- ناشی از حسرت مرتبط با به پایان رسیدن آن هاست؛ حسرت فنا.

راوی رمان «به هوای دزدیدن اسب ها» که دوران کودکی و نوجوانی اش مقارن بوده

است با سال های پایانی جنگ جهانی دوم، درکنار حجم انبوهی از ماجراهای

مرسوم و معمول، به زعم حقیر، با سه اتفاق خاص و فراموش نشدنی نیز درگیر

بوده است که تأثیر عمیقی بر روح و روان او گذاشته اند. این اتفاقات -که به دلیل

قولمان درباره لوندادن داستان هااز پرداختن دقیق به آن ها معذوریم- بی ارتباط

با نام رمان نیستند و -ازطرف دیگر- بی ارتباط با آن «همه جنگل» شصت و دوساله

نیز نیستند. این رخداد های ماندگار، درکنار مجموعه سرشاری از ماجراهای

ریزودرشت در «طول» عمر شصت و هفت ساله راوی که بعضی از آن ها بر «عرض»

زندگی اوافزوده اند و بعضی دیگر از آن کاسته اند، خواندن این رمان دوست داشتنی

را به تجربه ای ناب تبدیل می سازند.

اجازه دهید این جستار را با نثار سیاست صمیمانه ای به مترجم محترم کتاب،

تمام کنم که با ارائه ترجمه ای روان، سلیس، بدون دست انداز و البته دقیق،

خواندن این رمان لطیف -و درعین حال مهیب- را برای ما فارسی زبانان در درجه

اول ممکن و در درجه دوم لذت بخش ساخته اند. پیش از این، خدمتان عرض

کرده ام که یکی از ارکان مهم ترجمه و -در حالتی کلی تر- نوشتن، «واژه گزینی»

است. واژه گزینی هنرمندانه مترجم این رمان از همان نام انتخابی برای رمان

مشهود است، نامی ادبی، متفاوت، غیرکلیشه ای، مؤثر در جذب خواننده و یادآور

ساختاری کهن در ادبیات فارسی؛ «گردان به هوای بار

چون گردونیم/ ایزد داند در این هوا ما چونیم// ما

خیره که عاقلان چرا هشیارند/ و آنان حیران که ما چرا

مجنونیم» (مولانا).

* از اخوان ثالث است.

** نوشته یوسف زیدان، نویسنده معاصر مصری، که به امید خدا

در هفته های آینده معرفی اش خواهیم کرد.

«به هوای دزدیدن اسب ها، نوشته پر پتروسن، ترجمه فرشته

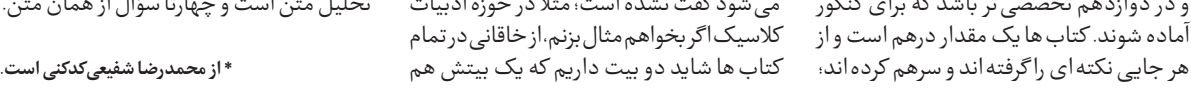
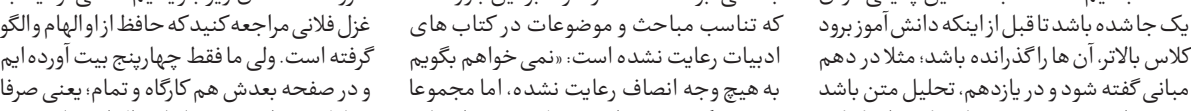
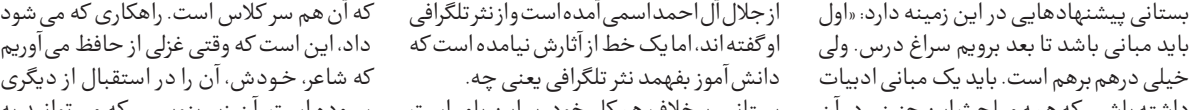
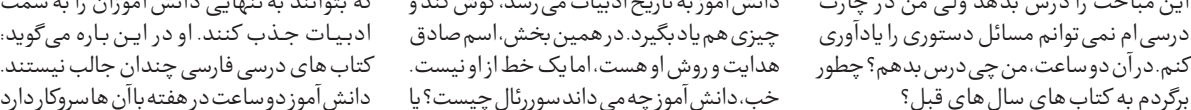
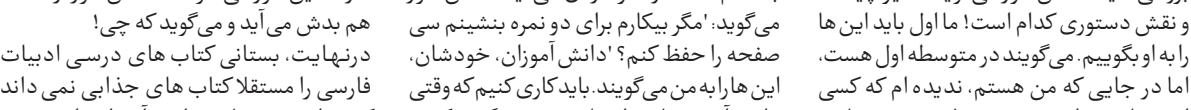
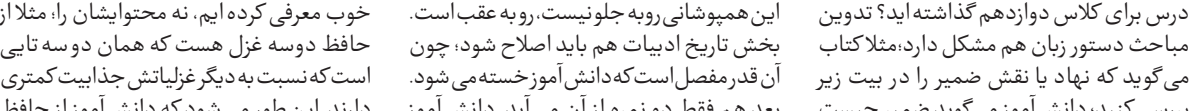
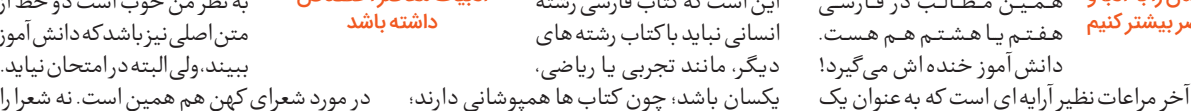
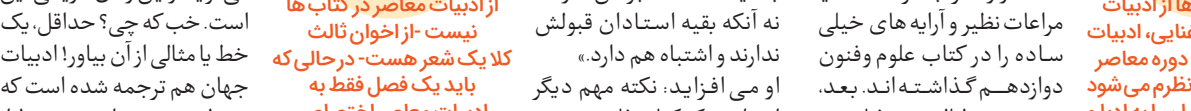
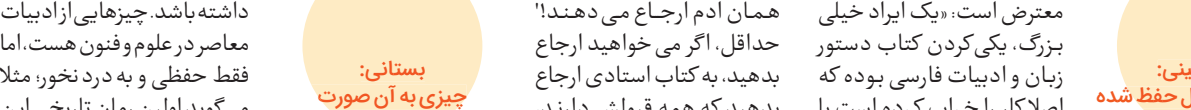
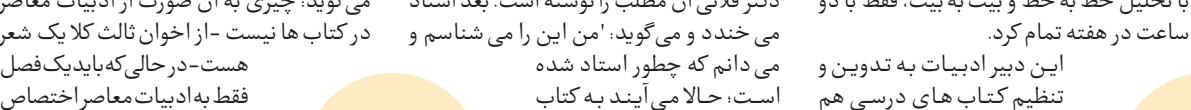
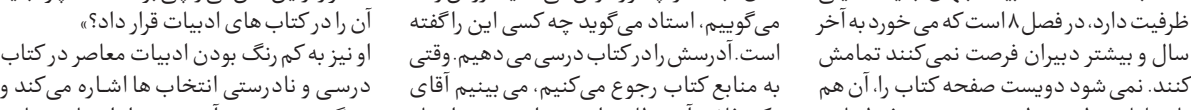
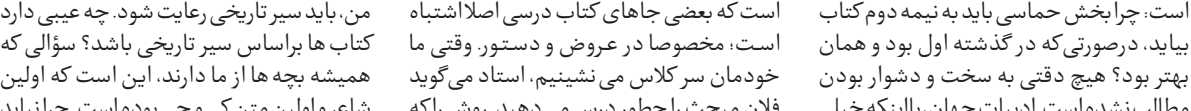
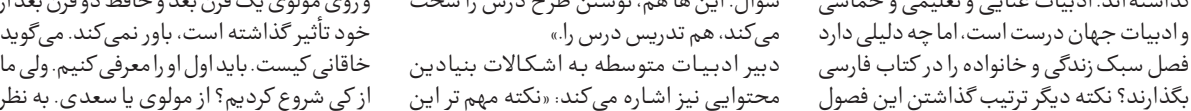
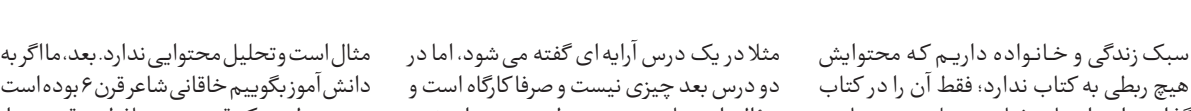
شایان، نشر چشمه، ۲۲۴ صفحه، ۱۴۰۲ (چاپ هفتم).

انتشار ترجمه اشعاری از نجوان درویش، شاعر جوان فلسطینی

نوشتن؛ گواهی برای تاریخ

خوب و بد کتاب های درسی زبان و ادبیات فارسی در گفت وگو با ۲ دبیر مقطع متوسطه دوم

آنچه می خواهیم نمی بینم، و آنچه می بینم نمی خواهیم *



● توجه به معاصران؛ روشی برای جذب دانش آموزان

محمد شاه حسینی، فارغ التحصیل دکتری

ادبیات و دبیر ادبیات فارسی مقطع متوسطه دوم

که حدود دوازده سال سابقه تدریس دارد. ابتدا

در ارزیابی کلی درس ادبیات، بر اهمیت مقطع

دبستان تأکید می کند و می گوید: ما غلط های

املایی بسیاری از دانش آموزان مشاهده می کنیم

وقتی وارد مقطع متوسطه دوم می شوند. آن ها

سالم نمی نویسند؛ چون نوشتار شان ضعیف

است. برای حل این مشکل، به نظرم، ما باید در

مقاطع پایه نگرشمان را به درس ادبیات فارسی کلا

عوض کنیم. اگر امکانش باشد، طراحان آموزشی

ما باید با گروهی از متخصصان روان شناسی

کودک، جلساتی برگزار کنند تا با همفکری آن ها

تصمیمی برای تحول در کتاب ادبیات دبستان

بگیرند. باید نگاه ویژه تری به درس فارسی در پایه

و در دوره دبستان داشته باشیم، به نظر من. بنای

اصلی همه درس هایمان در مقطع دبستان درس

فارسی است؛ چون اگر دانش آموز ما به خوبی

به درس فارسی مسلط نشود، نمی تواند در

دروس دیگر هم تسلط نوشتاری و بیانی و حتی

شینداری داشته باشد. می توان در مقاطع پایه،

درکنار دروس اصلی، از کتاب های تخصصی و

کمک آموزشی نیز برای دانش آموزان استفاده کرد؛

شاید از این طریق کیفیت فارسی در مقاطع بالاتر

بتر شود. دانش آموزان ما، اگر در دوره دبستان

و متوسطه اول نتوانند خوب یاد بگیرند، کیفیت

زبان مادری شان پایین می آید. این -به نظرم-

نیازمند آن است که نگاه ویژه تری به درس فارسی

دوره دبستان داشته باشیم.

شاه حسینی، در ادامه، در پاسخ به این پرسش که

آیا از کتاب ادبیات فارسی ادبیات کهن و معاصر

فارسی و ادبیات جهان و... سهمی متناسب و

متصفانه برده اند یا نه، می گوید: به نظر من، این

تعادل حفظ شده است. در کتاب ها از ادبیات

حماسی، ادبیات غنایی، ادبیات عرفانی و ادبیات

دوره معاصر آمده است. اما به نظرم می شود کمی

نگاه و توجه مان را به ادبا و ادبیات دوره معاصر

بیشتر کنیم؛ چرا که نثر و داستان برای سنینی

که دانش آموزان در آن هستند، جذاب تر است.

دانش آموزان در مقطع دبیرستان با ادبیات

کلاسیک خیلی سخت ارتباط برقرار می کنند و

دلیش هم این است که زبان، زبانی کهن است

و نیازمند درک و دریافت مفهومی.

او توضیح می دهد: دانش آموزان... گرایششان

به سمت داستان نویسی بیشتر است؛ یعنی

-مثلا- به داستان کلبه عمومئ، یا داستان کباب

غاز، محمدعلی جمال زاده که در کتاب ادبیات

فارسی آمده است، بیشتر جذب می شوند. فکر

می کنم در بخش ادبیات داستانی می توانیم

نمونه های به روزتر و جدیدتر به دانش آموزان

معرفی کنیم که شاید بتوانند آن ها را به ادبیات و

به طور مشخص به ادبیات معاصر، علاقه مندتر

کند. برای این کار هم پیشنهاد می دهم آثار

نویسندگانی انتخاب شود که جنبه های عاطفی

زیادی داشته باشد. این گزینش را هم کارگروهی

که کتاب های درسی را تدوین می کند، می تواند

انجام دهد.

دبیر ادبیات کشورمان درباره راهکار جذب

دانش آموزان به ادبیات و نقش کتاب و کلاس

ادبیات فارسی در آن نیز یادآوری می کند: این

برمی گردد به روحیه دانش آموز و تلاش معلم؛

دانش آموز و معلم می توانند ارتباطی قوی

داشته باشند؛ مثلا معلم می تواند نمونه هایی

از رمان های فارسی و غیرفارسی را به دانش آموز

معرفی کند. اما من بازهم تأکید می کنم وقتی

ما نمونه های داستانی را در خود کتاب درسی

بیابوریم، در دانش آموز علاقه مندی ایجاد می کند.

به نظر من کتاب ادبیات تحصیلی

می تواند برای دانش آموز تلنگری

باشد که از کتاب ها و منابع دیگر

هم استفاده کند.

شاه حسینی در پایان به ادبیات

برای دانش آموزان رشته های

ریاضی و تجربی و فنی هم

اشاره می کند و می گوید: درس

فارسی برای رشته های

غیر از علوم انسانی -یعنی

در گروه علوم تجربی و گروه

ریاضی و فیزیک و فنی و حرفه ای-

طوری طراحی شده است که با زمان همخوانی

ندارد، یعنی دانش آموزان نود دقیقه نمی توانند

مباحث ادبیاتی را که در درس تخصصی شان هم

حساب نمی شود، به خوبی دنبال کنند.

● هدایت و جلال؛ اسم های خشک و خالی

علی بستانی، دبیر مقطع متوسطه دوم دروس

ادبیات، علوم و فنون و فارسی و نگارش که سه

سال سابقه دبیری دارد و هم اکنون دانشجوی

مقطع دکتری رشته ادبیات است، در ارزیابی

کتاب های درسی ادبیات می گوید: مشکل

اساسی ای که کتاب های درسی دارند، این است

که کلی گویی می گویند و دبیر هم مجبور می شود

کلیات را بگوید؛ مثلاً گفته اند خط میخی در زمان

هخامنشیان بود و تمام؛ دیگر از اینکه خط میخی

چیست و از کجا آمده است و این ها، هیچ چیز

نقشه اند. ولی ما ناچاریم این ها را به دانش آموز

بگوییم. دانش آموزان می گویند ما در حد کتاب

می خواهیم، اما، اگر در حد کتاب بگوییم، فقط

یک حفظ ساده است و دیگر تحلیلی نیست.

و ادامه می دهد: در درس فارسی، فصل بندی ها

خیلی بی اساس است؛ مثلاً فصلی درباره

سبک زندگی و خانواده داریم که محتوایش

هیچ ربطی به کتاب ندارد، فقط آن را در کتاب

گذاشته اند. ادبیات غنایی و تعلیمی و حماسی

و ادبیات جهان درست است، اما چه دلیلی دارد

فصل سبک زندگی و خانواده را در کتاب فارسی

بگذارند؟ نکته دیگر ترتیب گذاشتن این فصول

است؛ چرا بخش حماسی باید به نیمه دوم فصول

بیاید، در صورتی که در گذشته اول بود و همان

بتر بود؟ هیچ دقتی به سخت و دشوار بودن

مطالب نشده است. ادبیات جهان، با اینکه خیلی

ظرفیت دارد، در فصل ۸ است که می خواند به آخر

سال و بیشتر دبیران فرصت نمی کنند تماش

کنند. نمی شود دویست صفحه کتاب را، آن هم

با تحلیل خط به خط و بیت به بیت، فقط با دو

ساعت در هفته تمام کرد.

این دبیر ادبیات به تدوین و

تنظیم کتاب های درسی هم

معترض است؛ «یک ایراد خیلی

بزرگ، یکی کردن کتاب دستور

زبان و ادبیات فارسی بوده که

اصلا کار را خراب کرده است یا